

"زمان و تطور اندیشگی"؛ بازخوانی نحوه مواجهه رضا داوری اردکانی با غرب

سید محمدعلی تقوی^۱، فاطمه بائی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۲

چکیده:

رضا داوری از چهره‌های برجسته حوزه فلسفه و تفکر در ایران است که بسیار پیرامون مفهوم غرب و مدرنیته اندیشیده و تلاش نموده از طریق شناخت و آسیب‌شناسی آن‌ها، پاسخگوی بحران‌های دامن‌گیر عالم جدید و به طور خاص مسائل و پرسش‌های جامعه خودی باشد. وی در فرایند تفلسف خویش به مباحث جدیدی چون توسعه و لزوم کاربست آن پرداخته، چنان‌که زمینه را برای برداشت‌های متناقض از آراء خود فراهم نموده است. توجه مقاله حاضر نیز معطوف به تناقضات پنهان در آراء داوری پیرامون غرب، مدرنیته و توسعه خواهد بود، در این میان تلاش خواهد شد تا ضمن نشان دادن این تناقضات تا حد امکان به تحلیل چرایی آن نیز پرداخته شود. این تضادها و تناقضات در موضوعاتی مانند موارد زیر قابل مشاهده است: کلیت یا تجزیه‌پذیری غرب، نظم یا بی‌نظمی درونی مدرنیته، چگونگی مواجهه با غرب، امکان یا عدم امکان الگوبرداری از غرب، نقش فلسفه در مسیر توسعه، امکان تقلید یا ضرورت اجتهاد در این مسیر. سوال اصلی که این گفتار در جست‌وجوی پاسخ به آن می‌باشد، این است که زمان و سیر تطور اندیشه چه تاثیری بر نحوه مواجهه فکری رضا داوری با مدرنیته و غرب داشته است؟ بر این اساس، فرضیه پژوهش حاضر بدین شکل صورت‌بندی شده است، «به نظر می‌رسد مواجهه فکری رضا داوری با غرب تحت تاثیر عامل زمان و تطور اندیشه، گرفتار ناسازواری گشته، چنان‌که نگرش وی نسبت به مفاهیمی چون تجدد، توسعه و نحوه مواجهه با آن‌ها در طول زمان بعضاً متناقض می‌نماید.

واژگان اصلی: غرب، تجدد، مدرنیته، توسعه، توسعه نیافتگی.

۱. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

۲. کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

رضا داوری اردکانی از چهره‌های شاخص حوزه فلسفه و اندیشه‌ورزی در ایران است. به تعبیر سید حسین نصر می‌توان او را «پیش‌تاز میدان بحث جدی فلسفی» و البته پرسش‌گری دردمند دانست، متفکری که بسیار در باب وضع کنونی فرهنگ و تمدن ایرانی اندیشیده و تلاش کرده از دل شناخت غرب و نقد مدرنیته به راهکار برون رفت از بحران‌های دامن‌گیر عالم جدید و به طور خاص جامعه خود دست یابد. داوری معتقد است غرب در حال حاضر بر عالم غالب است و ما می‌بایست به این تمدن غالب و سرّ غلبه او شناخت پیدا کنیم، امری که البته دشوار می‌نماید و با ساده‌انگاری میسر نمی‌شود (داوری، ۱۳۸۷: ۵۸). اگر بپذیریم که فرهنگ غربی فرهنگ غالب در جهان کنونی است، دیگر طرح مسئله غرب نه امری تفننی یا تصادفی که در واقع طرح مسئله ما، زندگی و آینده ما خواهد بود (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۴۶). بنابراین هدف از شناسایی غرب برای ما نه صرفاً افزودن بر میزان دانش و آگاهی‌مان، که روشن‌نمودن تکلیف خودمان است (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۵۳). در این بین ممکن است پرسیده شود که ما به غرب چه کاری داریم، چرا خود همت نمی‌کنیم و طرح عالمی نو را در نمی‌اندازیم، داوری معتقد است در انداختن طرح عالمی دیگر، کار معلم و مؤسس است اما ما که اکنون طراح عالم نیستیم و جوینده راهیم باید بیاندیشیم که چه می‌توانیم و چه باید بکنیم و در این مسیر است که نیازمند شناخت غریب (داوری، ۱۳۸۷: ۶۵)

برخی در تحلیل آراء داوری او را در زمره متفکران هویت‌اندیش آورده‌اند و آثارش را ذیل نام احمد فردید و بارزترین مشخصه فکری او، یعنی غرب‌ستیزی، بررسی کرده‌اند. برخی داوری را به جهت نقد مستمر مدرنیته، لیبرالیسم و دموکراسی با توسل به آراء هگل، هایدگر و نیچه طرفدار خشونت و فاشیسم می‌دانند و برخی دیگر او را اهل مسامحه و فاقد صراحت (داوری، ۱۳۹۰ پ: ۳۱). ریشه این برداشت‌های متفاوت از آراء داوری به حضور تمام‌قد او در مجادله سیاسی-فکری معروف دهه ۶۰، یعنی جدال هایدگری‌ها و پوپری‌ها باز می‌گردد، جدالی که چند سالی است داوری به جد از ورود به آن اظهار پشیمانی کرده است (داوری، ۱۳۹۰ پ: ۶۵). احتمالاً این جمله توأم با تأسف داوری نیز اشاره به این دوران دارد، "شاید اگر این دوران در زندگی من پیش نمی‌آمد تقریباً از زندگی هیچ‌کدورت خاطر نداشتم" (داوری، ۱۳۸۷: ۵۱)، دورانی که داوری گرفتار سیاست بوده، که اگر نبود وارد آن مباحث نمی‌شد (داوری، ۱۳۸۷: ۱۲۵)

در همین راستا سوال اصلی که این نوشتار در جست‌وجوی پاسخ به آن می‌باشد، این است

که زمان و سیر تطور اندیشه چه تاثیری بر نحوه مواجهه فکری رضا داوری با مدرنیته و غرب داشته است؟ و براین اساس، فرضیه پژوهش حاضر بدین شکل صورت‌بندی شده است؛ «به نظر می‌رسد مواجهه فکری رضا داوری با غرب تحت تاثیر عامل زمان و تطور اندیشه، گرفتار ناسازواری گشته، چنان که نگرش وی نسبت به مفاهیمی چون تجدد، توسعه و نحوه مواجهه با آن‌ها در طول زمان بعضاً متناقض می‌نماید.

در این پژوهش از روش تفسیری استفاده می‌شود، "تفسیر از نظر لغوی یعنی برون نهادن، آشکارکردن، از نهان خارج کردن. تفسیر تلاشی است برای روشن کردن و یا قابل درک کردن یک موضوع (ابژه). تفسیر... به دنبال درک معناست. محقق در تفسیر... به «معناکاوی» می‌پردازد تا به فهم پدیده دست یابد... تفسیر فعالیت معطوف به فهم است در فرایند تفسیر می‌توان به تفهم رسید" (منوچهری، ۱۳۹۰: ۵۶) در رویکرد تفسیری گونه‌های مختلف وجود دارد که با توجه به الزامات مقاله حاضر از گونه‌ی «مؤلف محور» استفاده خواهد شد.

در جست‌وجوی پاسخ پرسش تحقیق، ابتدا نظریات داوری در مورد غرب و مدرنیته و ایده-آل سیاسی ایشان مورد بررسی قرار گرفته، سپس تلاش می‌شود تضادهای مستتر در آراء وی آشکار گردد و تا حد امکان به چرایی این مسئله نیز پرداخته خواهد شد.

۱. طرح آراء داوری

اردکانی می‌گوید از چهل سال پیش همواره به این موضوع می‌اندیشیده که چه چیز یونان را به یونان و غرب را به غرب تبدیل کرده است. البته او بر این باور نیست که غربی یا متجدد بودن مختص به یونان و اروپا و آمریکا و ناشی از طبع و استعداد مردم آن منطقه باشد. در واقع او تصدیق وجود غرب را نشانه برتری نژادی مردم غرب نمی‌داند، بلکه معتقد است که در یک شرایط خاص زمانی و مکانی تفکری با اوصاف ویژه پدید آمده و مبنای علم و عمل و فرهنگ و تمدن قرار گرفته است، تفکری که با تمام آثار و نتایجش غرب و غربی خوانده می‌شود و چون تفکر قدرت بوده نهایتاً جهانگیر شده است (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۸۵). باید توجه داشت به فرض این که طرح موضوع چپستی غرب مسئله‌ای را حل نکند، چشم‌پوشی از آن امکان طرح مسائل را از ما خواهد گرفت، درست‌تر آن که اساساً مسئله اصلی عصر ما، مسئله غرب است (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۲۰۹). البته داوری می‌گوید علی‌رغم سالها تفکر در باب غرب و غربی و آشنایی نسبی با متفکران

آن، هنوز به مفهومی روشن از آن دست نیافته است (داوری، ۱۳۹۷: ۶۸)

۱،۱ چستی مدرنیته و غرب

داوری بر این عقیده است که شناخت غرب تنها از طریق شناخت جلوه‌های آن ممکن است اما ادراک این جلوه‌ها نیز زمانی میسر می‌شود که مایه وحدت آن‌ها با یک‌دیگر معلوم باشد. داوری غرب را روحی سیال و منتشر در میان مردم می‌داند، روحی که دوران‌های مختلف را تجربه کرده و در عصر کنونی بیش از هر جا در تکنیک جریان دارد (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۱-۲). او عقل راهنمای زندگی کنونی را عقل غربی می‌داند و اعتقاد دارد حضور غرب را می‌توان در همه جا و در تمام وجوه زندگی حس کرد از جمله در طرز راه رفتن، غذا خوردن، سفر کردن و مانند آن‌ها (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۹). او معتقد است غرب با شکستن عهد گذشته، بنای عهدی نو را گذاشت، عهدی که برای پی‌بردن به ماهیتش می‌بایست در عمق فلسفه غربی نفوذ کرد از جمله در تفکر دکارت، کانت، هگل و نیچه به عنوان مظاهر این تاریخ جدید. او حقیقت غرب را در فلسفه و هنر غربی می‌جوید و هرچه از علم و تکنیک در غرب وجود دارد را فرع بر این دو می‌داند، چنان که هوسرل نیز معتقد بود اعراض از فلسفه ممکن است به ناپودی اروپا منجر شود. البته فلسفه‌ای که علم و تکنیک بر آن بنا می‌شود، فلسفه‌ای نیست که در قالب مفاهیم نظری و انتزاعی در مدرسه آموخته می‌شود. خلاصه این که، غرب با تفکری پدید آمد که در آن انسان صاحب اراده و قدرت بود و می‌بایست همه چیز را به تملک خود درمی‌آورد. داوری تأکید می‌کند که این تاریخ نظامی واحد را داراست و ما نباید از آن امور پراکنده را برداشت کنیم (داوری، ۱۳۹۱ پ: ۳۲-۳۳)

در نظر اردکانی، غرب نه یک دارالفحشاء است و نه یک بنگاه خیریه، بلکه یک تاریخ بزرگ است، با آثار و برکات و زیان‌ها و خطرهای بزرگ، او غرب را عالمی می‌داند گرفتار تعارض و کشمکش درونی، عالمی که برخلاف تصور قرن هجدهم، راهش به بهشت زمینی ختم نمی‌شود (داوری، ۱۳۹۰ پ: ۲-۳). او جهان کنونی را فاقد راهی روشن در پیش روی می‌داند و از آشکار بودن نشانه‌های بی‌خردی در همه جا سخن می‌گوید (داوری، ۱۳۹۷: ۱۹۶). وی مدعی است که مدرنیته را پایانیست هرچند نمی‌تواند برای آن زمانی معین کند. و می‌گوید من سخن از نشانه‌های این پایان می‌رانم، نشانه‌هایی که پیدا و روشن است (داوری، ۱۳۹۷: ۱۳۴).

داوری رفتار و روحیه خود را طی سال‌ها دستخوش تغییر دانسته اما رای و نظرش را خیر. البته که معتقد است وضع کنونی عالم نسبت به پنجاه سال گذشته بسیار بدتر و خطرناک‌تر شده و

سیر حوادث را رو به صلح و صلاح نمی بیند (داوری، ۱۳۹۷: ۲۲۹) و می گوید "خرد و خردمندی را در راه زوال یا پوشیده شدن می بینم" (داوری، ۱۳۹۷: ۲۸۹). داوری عقیده دارد که تجدد اگرچه با حاکمیت یک نظام عقلی مبتنی بر افسون زدایی محقق شد اما خود در آن افسون زدایی، افسون زده بود، و این افسون زدگی در پایان راه آشکار شد یا حداقل فیلسوفان پست مدرن مدعی نشان دادن آن هستند. او تاریخی بودن و خودآگاهی به آن را از لوازم تجدد برمی شمارد و اصل محوری تجدد یعنی پیشرفت را به این خودآگاهی نسبت می دهد (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۳۰۶ و ۳۰۸). البته داوری تأکید می کند که غرب با همین صورتی که تا امروز محقق شده هر چه باشد، از مدرسه و بازار و کوچه و خیابان، نظم و مدیریتی دارد که از نمونه آن در کشورهای غرب زده برتر است (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۱۲).

۲،۱ انسان مداری

رضا داوری غرب را حاصل غفلتی بزرگ یعنی غفلت از مبدا وجود می خواند (داوری، ۱۳۹۷: ۷۴). وی همچنین اصلی ترین صفت جامعه متجدد را دایر مداری بشر بر همه چیز می داند (داوری، ۱۳۹۷: ۱۴۱). اردکانی عقیده دارد، انسان یونانی و قرون وسطائی هرگز دایرمدار علم و قدرت نبوده چرا که دایرمداری در این حوزه امری متفاوت از بهره مندی از علم و قدرت است. اما بشر زاده عالم جدید خود را صاحب، ملاک و میزان علم و قدرت می داند (داوری، ۱۳۸۳: ۶۷). او خود را و عقل و فکر خویش را ملاک و میزان دانسته و حقیقت را به حقیقت منطقی و مفهومی فروکاسته، اگر چه بشر در طول تاریخ همواره صاحب علم بوده اما جز در عالم جدید هرگز این علم وسیله تصرف انسان در طبیعت به نفع خود نبوده است (البته باید توجه داشت که بر خلاف نظر داوری علم همواره وسیله تصرف آدمی در طبیعت بوده است اما در دوران مدرن این تصرف به میزان بی سابقه ای رسید) (داوری، ۱۳۷۹: ۲۱ و ۳۰).

بنابراین او غرب را تاریخ و عالمی توصیف می کند که در وقت تاریخی با صورت خاصی از تفکر و با گشایش افقی که در آن انسان به مقام دایر مداری موجودات نائل می شود، به وجود آمده و در آخرین مرحله خود به مطلق شدن علم تکنولوژیک رسیده است، یعنی عالمی شده که در آن تقدیر انسان با تکنولوژی پیوند خورده است (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۱۳۱). تجدد را می توان وضعیتی دانست که در آن بشر خود را شایسته تصرف در موجودات یافت و گمان برد که قادر است به یاری فکر و رأی خویش امور را به بهترین نحو سامان دهد (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۱۱).

۳،۱ سکولاریسم

داوری سکولاریسم را جوهره و قائمه این عالم می‌خواند و عقیده دارد این قائمه اگرچه شناختنی نیست اما همه چیز بر آن مبتنی شده و به واسطه آن قوام و دوام می‌یابد. در نظر داوری، این سکولاریسم است که تاکنون تمامیت عالم مدرن را راه برده و می‌برد. او تأکید می‌کند که سکولاریسم را نباید نشانی از کفر و بی‌دینی دانست یا معادل جهان بینی‌ها و ایدئولوژی‌های معاصر گرفت، هم‌چنین نباید آن را به مباحث فلسفی-کلامی یا تدابیر اهل سیاست محدود ساخت. بلکه باید دانست سکولاریسم امروز در تمام عالم خانه کرده و به واسطه حضور و ظهور و بروز آن، گوش‌ها و زبان‌ها و جان‌ها بر هر آن‌چه در چارچوب آن نمی‌گنجد بسته می‌شود. به همین جهت شنیدن و فهمیدن سخن دین در عالم مدرن چنین دشوار می‌نماید (داوری، ۱۳۹۱: ب: ۱۹۸ و ۱۸۳ و ۱۸۴). به تعبیر اردکانی، این جوهر و قائمه عالم جدید در صورت‌ها و جلوه‌های مختلف و در همه جا تجلی می‌یابد و به سراغ همه چیز و همه کس می‌رود، "سکولاریسم وقتی در جان یک دیندار سکنی می‌گزیند او را به بی‌دینی نمی‌خواند، بلکه تلقی دینی او را با مسلمات عصر تطبیق می‌دهد" (داوری، ۱۳۹۱: ب: ۱۹۵).

۴،۱ تکنولوژی

داوری می‌گوید، برخی معتقدند به جای بحث از غرب و اتلاف وقت برویم و علم و تکنولوژی آن را اخذ کنیم و به کشور خود بیاوریم، بی‌توجه به آن‌که این علم و تکنولوژی در یک شرایط تاریخی و خاصی «از خاک مابعدالطبیعه بیکنی و دکارتی» سر برآورده است. در واقع غفلت نسبت به چیستی غرب باعث می‌شود کار را ساده بی‌انگاریم، که اگر چنین بود تا کنون علم و تکنولوژی را در تمام مراتبش به تصاحب خویش درآورده بودیم، تزی که صد سال است تکرار شده اما اثر نکرده است (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۸۰-۸۱).

او مدرنیته را محوریت صورتی خاص از عقل می‌داند و هم زبان با مارکوزه آن را «تک ساحتی شدن بشر» می‌خواند. او معتقد است بشر تک ساحتی تنها علم تکنولوژیک دارد، علمی که مال او نیست، بلکه عالمان به جای او می‌اندیشند و او از قِبل این عالمان در عالم تکنیک زندگی می‌کند، "بشر امروز دوست ندارد علم را بیاموزد، بلکه می‌خواهد که دیگران علم را بیاموزند و او در میدان هلهله کند. او از برکات تکنیک برخوردار است و همین او را بس. یعنی بشر امروز خود را در اختیار تکنیک می‌گذارد و تسلیم آن می‌شود. در این حال، تکنیک معبود او می‌شود بدون

اینکه آن را به زبان بیاورد" (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۱۵۸).

۵.۱ غرب زدگی

داوری در ضمن بررسی غرب و عالم جدید به پردازش دوباره مفهومی آشنا در دوران معاصر اندیشه‌ورزی ایران تحت عنوان «غرب‌زدگی» اقدام می‌کند. او عقیده دارد غرب‌زدگی به صرف تقلید از آداب و رسوم و شئون غریبان محدود نمی‌شود، بلکه صورتی از بودن در جهان است و همان نگاه سوبژکتیو به جهان و موجودات را در برمی‌گیرد. از نظر او این فکر که بشر ملاک و میزان حقیقت است یعنی غرب‌زدگی؛ و البته معتقد است نباید آن را امری مذموم برشمرد (این در حالی است که در ادامه نوشتار داوری در ذم مدرنیته گزاره‌هایی را بیان می‌کند که این امر تناقض در نگرش وی نسبت به غرب را نشان می‌دهد). او اشاره می‌کند که مقصود از طرح این مفهوم نیز این نیست که عالم یونانی یا قرون وسطی به عالم جدید ترجیح داده می‌شوند. او غرب‌زدگی را در تناسب با غرب جدید می‌بیند و معتقد است با این تعریف، غربی‌ها نیز خود غرب زده‌اند. البته آن‌ها غریزه بسط‌اند و سایر عالم دچار غرب‌زدگی مضاعف (داوری، ۱۳۸۳: ۶۳ و ۷۱ و ۷۲).

۲. افول مدرنیته

داوری تأکید می‌کند که می‌توان در مدرنیته به سر برد بی آن‌که آن را ارزشی مطلق و ملاک همه چیز دانست (داوری، ۱۳۹۱ پ: ۱۷۳) و اصرار دارد که نباید نقد مدرنیته را به غرب ستیزی تعبیر کرد چرا که عمیق‌ترین و شدیدترین نقدها به عالم جدید ابتدا از سوی اهل علم در خود غرب پا گرفته است (داوری، ۱۳۹۱ پ: ۳۶۴). داوری می‌گوید نقد مدرنیته صرفاً نقد لیبرالیسم نیست بلکه در کنار آن سایر شئون سیاسی، تاریخی و فرهنگی مدرنیته را نیز مورد پرسش قرار می‌دهد، حال آن‌که در کشور ما برخی نقد مدرنیته را صرفاً نقد لیبرالیسم می‌دانند و آن را مترادف با تایید فاشیسم و خشونت می‌گیرند، در حالی که هرگز چنین نبوده است. او با لحنی معترضانه تأکید می‌کند که در این دوران دیگر نقد فاشیسم و نازیسم چیزی شبیه یک تئاتر است و فاقد موضوعیت. ممکن نیست کسی در این دوران به سمت نازیسم هیتلری برود، که نقد آن ضرورت پیدا کند. او می‌گوید وقتی بستر تحکم، ظلم و تجاوز به نام لیبرال دموکراسی مهیا است و می‌توان به این نام، حقوق و آزادی مردم را از آنان سلب نمود چه نیازی به نازیسم وجود دارد. آن‌جا که می‌توان به نام آزادی و دموکراسی به حاکمیت ملت‌ها تجاوز کرد، دیگر نیازی به توسل به فاشیسم

نیست. او می‌گوید فاشیسم هم ظاهر زشتی داشت و هم باطنی زشت لذا کمتر امکان تایید آن وجود دارد. اما اگر اصرار بر زشتی آن تلاشی باشد برای پوشاندن زشتی ناکازاکی و هیروشیما این کار خود عین پلشتی است. داوری معتقد است آشویتس بسیار زشت بود اما آیا هیروشیما زشت و بسیار زشت نبود؟ (داوری، ۱۳۹۰: پ: ۳۸۷-۳۸۸)

داوری بر این عقیده است که کسی نمی‌تواند عظمت تجدد را به عنوان تاریخی که بر همه تاریخ‌ها سایه افکنده و قواعد علم و عملش به دستور زندگی همه بشر تبدیل شده انکار کند اما این تاریخ با همه عظمتش قابل نقد است و او خود را در زمره نقادان این تاریخ قرار می‌دهد. او می‌گوید عالم جدید بر مبنایی استوار گشته که نمی‌توان آن را مطلق و دائم دانست. به این جهت باید گفت، تاریخ غربی نیز هم‌زمان با سست شدن بنیادش رو به پریشانی خواهد رفت، قولی که منافاتی با تایید عظمت این عالم ندارد (داوری، ۱۳۹۰: پ: ۱۸۷). تجدد در انتهای راه خود همه چیز از جمله وجود بشر را به کالا تبدیل می‌کند، کالای خرید و فروش و مصرف. اما "بشر نمی‌تواند به این وضع تسلیم شود. بشر مظهر تام و تمام اسمای الهی است و اگر کدورت را تاب می‌آورد، این تاب آوردن حدی دارد. به این جهت در انقلابی که به ضدغرب صورت می‌گیرد، بشر از انسانیت حقیقی خود دفاع می‌کند" (داوری، ۱۳۸۷: ۱۷۹).

البته داوری در جایی دیگر این بیانات را درباره وضع کنونی عالم غرب تلطیف می‌کند و می‌گوید صحبت از به تمامیت رسیدن تاریخ غربی نباید موجبات سوءتفاهم را فراهم کند چرا که منظور هرگز این نبوده که باید پای جهان تجدد را به سوی قبله کشید. بلکه مقصود از این تمامیت به فعلیت رسیدن همه استعدادهای این عالم است. یعنی عالم تجدد به مرحله بهره‌برداری رسیده و امروزه در این تاریخ هرچه می‌بینیم سیاست و تکنولوژی است. معذک تجدد تا آن زمان که به حیات خود ادامه می‌دهد، عین قدرت است و اگر نظم دیگری سودای ظهور داشته باشد می‌بایست بر بنیاد تفکری مستحکم استوار باشد چنان که اساس تجدد نیز بر شعر و فلسفه درخشان دوران رنسانس گذاشته شده بود (داوری، ۱۳۹۰: پ: ۱۳۶-۱۳۷).

۲-۱ پست مدرنیسم

داوری از وقوع حادثه‌ای جدید طی ۵۰ سال اخیر در تاریخ تفکر و در روح عالم جدید سخن می‌گوید که همانا به ناامیدی گراییدن امید موجود در قرون هفده و هجده است و در کم‌ترین حالت می‌توان گفت دیگر قدرت و استواری سابق در تجدد متجلی نیست، لذا نمی‌توان برای

نظام کنونی جهان افق روشنی را تصور نمود. می‌توان گفت دیگر زمان زمان پست‌مدرن است "پست‌مدرن یک وضع روحی و اخلاقی و نحوی یافت زمان است و انعکاس آن در سیاست و ادب و هنر و علم و تکنولوژی آشکار شده است. درست بگوییم، پست‌مدرن فلسفه پایان مدرنیته و گزارش زوال امید و بسته شدن افق هاست. مع‌هذا زمان و نظم زندگی همچنان زمان و نظم مدرن است... حتی اندیشه پست‌مدرن هم در انتظار پایان یافتن عمر مدرنیته نیست، بلکه گزارش پایان یافتن یک عهد و یک عهد پایان یافته است" (داوری، ۱۳۹۹)، "پست‌مدرن متضمن این معنی است که اومانیزم به بحران رسیده و در نتیجه آزادی و عقل هم گرفتار بحران شده است" (داوری، ۱۳۹۷ الف: ۱۲۵).

وی وضع پست‌مدرن را نیز وضعی روحی و فکری می‌داند که در آن مبادی مدرنیته مورد پرسش قرار می‌گیرند و به این اندیشه که غرب و بشر غربی مطلق است به دیده تردید نگریسته می‌شود (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۲۱). او خود را هم زبان پست‌مدرن‌ها می‌داند که معتقدند مدرنیته همت دویست سال گذشته را ندارد، حتی قدرت صد سال گذشته خود را هم ندارد، مدرنیته بر عقلی استوار شده که اینک پایش در گل گیر کرده است (داوری، ۱۳۸۷: ۱۳۴). او وضع پست‌مدرن را جزئی از تجدد می‌داند و نه بدیل و جانشین آن، بنابراین پست‌مدرن، تاریخ نیست (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۲۹۳).

معنی پست‌مدرنیسم اتمام مدرنیته نیست و نباید به انتظار سرآمدن مدرنیته نشست، چرا که مدرنیته در صنعت، تکنولوژی، بازار و تولید خلاصه نمی‌شود و حکم روح و جان عالم کنونی را دارد. سخن اندیشمند پست‌مدرن این است که اصول خاصی که تاریخ و تمدن جدید غربی بر آن بنا شده بود متزلزل شده نه این که پایه‌ای جدید گذاشته و طرحی نو در انداخته شده است. حرف پست‌مدرنیسم این است که درخت تنومند تمدن غربی اگرچه هنوز خشک نشده اما دیگر توان تغذیه ریشه‌هایش را ندارد و با وجود نوآوری‌های مکرر در عرصه تکنیک و تکنولوژی این توسعه دیگر روح و نشاط لازم را ندارد (داوری، ۱۳۹۱ الف: ۶۶-۶۹).

۳- کلیت یا تجزیه پذیری

داوری معتقد است ما در حد توانمان دستاوردهای جهان تجدد را اخذ کردیم اما بی توجه به آن که این دستاوردها باید در کجا قرار بگیرند و غافل از آن که این‌ها اشیاء مستقل از هم

نیستند. او برای تشریح موضوع فوق دانشگاه را مثال می‌زند و ادعا می‌کند که گمان ما بر این بوده این نهادها هر کجا باشند کار خود را انجام خواهند داد فارغ از ارتباطی که می‌بایست با فرهنگ، زندگی و نیاز مردم برقرار نمایند. اما "وقتی شئون تجدد بی‌توجه به جایگاه و پیوستگی‌های آنها در جایی که نمی‌دانیم مناسب است یا نه، قرار گیرند راه به تحقق تجدد نمی‌برند زیرا تجدد و توسعه مجموعه اشیاء و سازمان‌ها و گفتارها و رسوم نیست بلکه یک نظم و وحدت و خرد قابل تحقق در تاریخ است... وقتی اشیا و شئون تجدد بدون توجه به جایگاهشان اخذ می‌شوند و در جای مناسب قرار نمی‌گیرند، پژمرده می‌مانند و ثمر نمی‌دهند و خیلی زود دچار مشکل‌ها و احیاناً مشکل‌زا می‌شوند" (داوری، ۹۸ الف: ۱۲۰).

داوری اردکانی می‌گوید در کشور ما کسانی هستند که معتقدند غرب امری واحد نیست بلکه مجموعه‌ای است از کارها، افکار، علوم، بدین معنا که هم خوبی وجود دارد و هم بدی، برای مثال دموکراسی خوب است و استعمار بد (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۱۱۶)، در نتیجه کاری که ما می‌بایست بکنیم این است که به اخذ خوبی‌ها بپردازیم و بدی‌ها را به حال خود رها کنیم، حرفی که اگر قرار باشد به عنوان راهنمای عمل سیاسی و اخلاقی قرار بگیرد جز غفلت و خسران تاریخی به بار نخواهد آورد. وهمی بودن این برداشت از آن جا ناشی می‌شود که تصور می‌کند ظلم و قهر، اخلاق و بی‌اخلاقی، عدل و آزادی و علم، دین‌داری و بی‌دینی همه بر عالم عرضه شده‌اند و تمام مردم با استطاعتی یکسان می‌توانند خریدار آنها باشند. داوری معتقد است:

علم و تکنولوژی، حقوق بشر و لیبرالیسم، سوسیالیسم و فاشیسم همه از اجزاء غربند و علی‌رغم پراکندگی، تنوع و تغییر، وحدتی دارند. به عقیده داوری ذات غرب این وحدت است، وحدتی تاریخی که با اختلاف و تنوع در شئون و تحول و تغییر منافات ندارد (داوری، ۱۳۹۰ پ: ۱۸۸). داوری عقیده دارد که غرب و شرق هر کدام یک عالم‌اند و عالم نه مجموعه اشیاء است و نه چیزی شبیه روح جمعی امیل دورکیم؛ عالم آن بستری است که امکان و فرصت وجود و ظهور، تقدم و تأخر، بزرگی و کوچکی را به اشیاء می‌دهد. لذا داوری مدعی است: "غرب و شرق نیز به عنوان دو عالم مجموعه‌هایی از صلاح و فساد و خوب و بد و مفید و مضر و کوچک و بزرگ و... نیستند؛ بلکه هر یک شرط و امکان پیدایش و تحقق انحایی از سنن و روابط و رسوم و قواعدند و نه مجموعه چیزها. این چیزها را می‌توان از جایی به جای دیگر انتقال داد. مجموعه هم قابل انتقال است اما با انتقال چیزها و حتی با انتقال مجموعه چیزها، عالم انتقال نمی‌یابد" (داوری ۱۳۹۰ الف: ۱۲۲).

به اعتقاد او اندیشه‌گزینش ناشی از یک تلقی مکانیکی از تاریخ است که براساس آن تاریخ مجموعه‌ای است از اشیاء، آراء، وسایل و هنرها و رفتارهایی قرار گرفته در کنار یکدیگر، و هر آن که از تمام یا برخی از این مجموعه برخوردار نیست می‌تواند خریدار آن باشد و آن را به کف آورد. اما تاریخ مجموعه‌ای از اشیا نیست بلکه در واقع تعین و تحقق زمان است، تعینی که نمی‌توان آن را متوقف نمود یا قطعه قطعه کرد. حتی تقلید از غرب نیز مستلزم تأمل در سیر تاریخ تجدد و درس آموزی از آن است. وقتی گفته می‌شود ما علم غرب را می‌خواهیم اما فرهنگش را نه، گویی این پندار وجود دارد که علم ناگهان در برهوتی بدون مقدمه، سابقه و محدودیت پدید آمده است و به زمان و شرایط تاریخی خاصی مقید نیست (داوری، ۱۳۹۱ الف: ۱۳-۱۷).

داوری از سوی منتقدینش متهم به غرب‌ستیزی است و او این سوء تفاهم را ناشی از این می‌داند که وی این قول را نپذیرفته که غرب مجموعه‌ای است از خوب و بد که می‌توان خوبش را اخذ کرد، بنابراین این تصور پیش آمده که او غرب را دارای موجودیت واحد و یکدست می‌داند که همه چیزش یکسره خوب یا که بد است. او می‌گوید "هرکس درباره من حکم کرده است، مرا با یک رأی می‌شناسد و آن این که غرب یک کلیت است. هیچ کدام هم نمی‌پرسند که کل و کلی چیست و کل بودن غرب به چه معنی است" (داوری، ۱۳۹۰ پ: ۱۶۶). داوری عقیده دارد که غرب نه مجموعه بدها و خوب‌ها است و نه یکپارچه خوب یا یکپارچه بد، بلکه او غرب را یک عالم می‌داند، عالمی پر از امکان، اما امکانات و حدود هر عالمی متفاوت است (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۱۰). او سعی می‌کند از بیان مبهم خود در این باره این گونه رمزگشایی کند که "اصلاً غرب یک کل شبیه موزاییک نیست، بلکه نحوه‌ای تلقی از وجود و موجود است و نگاه خاصی است که ابتدا یونانی‌ها با حجب و زیر چشمی به آدم و عالم کردند، اما در دوره جدید این نگاه تعین خاص پیدا کرد. در غرب جدید بشر به این صورت به عالم، به خود و به مبدا عالم به عنوان شیء قابل تصرف یا کارساز نگاه می‌کند" (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۳۰).

نکته‌ای که داوری بر آن تأکید دارد این است که "همه کس همه چیز را از هر جا که باشد نمی‌تواند اخذ کند و اگر اخذ کرد شیء اخذ شده سرشت و حتی معنی دیگر پیدا می‌کند، یعنی چنان نیست که عالم مجموعه اشیاء پراکنده باشد و چیزها با هم هیچ نسبت و ارتباطی نداشته باشند... در حقیقت علم و فرهنگ و تمدن را در فروشگاهی نگذاشته‌اند که ما هم برویم و هر آنچه را می‌خواهیم بخریم و به خانه بیاوریم" (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۱۱۰). و البته این سخن هرگز بدان

معنا نیست که یا باید به اخذ کل تجدد متشکل از خوب یا بد اقدام نمود یا می‌بایست از همه آن چشم پوشید، که این سوء فهم و سوء تعبیری بزرگ است. در واقع داوری می‌گوید "برای ورود به عالم تجدد شرایطی لازم است که تا آن شرایط فراهم نشود هر کوششی برای ورود به تجدد، احیاناً تجددزدگی را شدت می‌بخشد... علم و تکنولوژی و توسعه به طور کلی مسبوق به مقدمات فکری و روحی و اخلاقی خاصی است و این شرایط در عصر ما که درباره مبادی و معانی تجدد چون و چرا و از اعتبار آن پرسش می‌شود، به دشواری تحقق می‌یابد" (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۳۹۸). داوری عنوان می‌کند که برای ورود به عالم مدرنیته باید شرایطی را کسب کرد اما نمی‌گوید که این شرایط چه هستند و چگونه قابل اقتباس و فراگیری هستند.

۴- چگونگی مواجهه

مسئله دیگری که ذیل مباحث داوری در ارتباط با غرب و مدرنیته مطرح می‌شود چگونگی مواجهه ما با غرب است. یکی از وجوه مهم این مواجهه بحث توسعه یا به تعبیر وی بسط تجدد در جوامع توسعه‌نیافته است. موضوعی که تاییدش در نگاه اول با نقد مبادی مدرنیته از سوی او منافات دارد.

۴-۱ توسعه

داوری با توجه به شرایط حاکم توسعه را نه یک انتخاب که ضرورتی اخلاقی می‌داند. توسعه بدان جهت ضرورت خوانده می‌شود که در شرایط فقدان آن زمینه برای مصائبی چون فقر، بیماری، فساد و عصبان محیا می‌گردد (داوری، ۱۳۹۷ الف: ۴۷). و البته تاکید می‌کند که نیل به توسعه در گرو زحمت و مرارت بسیار است و چنین نیست که تنها با تمسک به آثار و ثمرات فنی تجدد بتوان بدان راه یافت (داوری، ۱۳۹۷ الف: ۱۵۸). او معتقد است تا زمانی که راهی نو گشوده نشده و طرح عالمی جدید در انداخته نشده از توسعه با معنای کنونی آن گریزی نیست. به واقع اگر چه تجدد در نظر داوری مطلق نمی‌نماید اما مخالفت صرف با آن نیز موجب روی آوری آینده‌ای نو و تحقق آن تلقی نمی‌شود (داوری، ۱۳۹۷ الف: ۱۹۷).

از نگاه او توسعه یعنی شبیه غرب شدن و پذیرفتن نظم حاکم بر غرب، نظامی که در دنیای کنونی چه بپذیریم چه نپذیریم امری معقول و موجه می‌نماید (داوری، ۱۳۹۰ الف: ۱۱۱). به اعتقاد او، پدران ما در مقطعی از تاریخ خود با جلوه‌هایی از غرب روبه‌رو شدند و ناگزیر اقتباس از عالم

و تمدن غربی را در دستور کار خود قرار دادند. به باور داوری "در طی صد و پنجاه سال اخیر نسل‌های پی‌درپی پیوسته آرزو داشته‌اند که به آنچه غرب دارد برسند و دریغا که هرگز نرسیده‌اند، بلکه اگر در ابتدای حرکت فاصله زیاد بود اکنون نه فقط آن فاصله کم نشده بلکه چندین برابر افزایش یافته است" (داوری، ۱۳۹۱: پ: ۱۳۱-۱۳۲)

او تاریخ تجددِ جامعه خود را تاریخ تجددِ اقتباسی می‌داند، تاریخی که در آن علم تفکر از غرب اقتباس شده اما این تفکر از منشأ اصلی آن اخذ نشده، بلکه ابتدا این رسوم پراکنده تمدن غربی بوده است که مورد اقتباس قرار گرفته و به تدریج این درک و فهم حاصل شده است که تمدن غربی با علم و ادبیات و فلسفه ملازم است، هر چند این ملازمت نیز جزء به جزء در نظر گرفته شده است. به گمان داوری، "مشکل جهان توسعه‌نیافته این است که تمدنش با تفکرش همخوانی ندارد. اما غرب در دوران رونق و نشاطش صاحب تفکری بود که چون جان با کالبد جامعه یعنی با آداب و رسوم و اخلاق و معیشت و علم و سیاست و تکنیک‌اش و... یگانه شده بود. [اما] جهانی که از روی گرده غرب ساخته شده، جهان از هم گسیخته‌ای است که اجزاء وجودش با هم تناسب ندارد" (داوری، ۱۳۸۳: ۹۳)

داوری می‌پذیرد که وقتی سی سال تجدد را نقد کرده، انتقادات او متوجه توسعه به مفهوم بسط و انتشار تجدد نیز تلقی شود و می‌گوید نقد توسعه را نباید با نفی آن یکی دانست چرا که او در نقد خود از چپستی، کیستی و راه و آینده تجدد و توسعه پرسیده است نه آن که با این مقولات به مخالفت بپردازد. مثلاً در نقد تجدد، طرح منورالفکران قرن هجدهمی از آینده جهان را رد کرده و به آن امید نمی‌بندد و دعوی دائمی و مطلق بودن مدرنیته را بی‌وجه و برآمده از بی‌خبری می‌داند نه آن که به ستیزه با این مقوله برخیزد (داوری، ۱۳۹۰: پ: ۵۱-۵۲).

به اعتقاد داوری امروز خواست مردم عالم خواستِ تکنیک است، خواستی که جهان را می‌گرداند. مردم جهان سوم نه می‌توانند هم‌پای این خواست پیش بروند و نه می‌توانند از آن بگذرند لذا کم و بیش گرفتار خواستی وهمی می‌شوند، یعنی گرفتار آرزو. به گمان داوری آنان طرحی برای ساختن ندارند بلکه می‌خواهند چیزی را تصاحب کنند که پیش‌تر در عالم متجدد تحقق یافته است. داوری این خواست و آرزو را با دو مانع مواجه می‌بیند: "از داخل و درون که بنگریم وجود آرزومندان، مستعد پیروی از قانون تکنیک نیست و نظم آن را برنمی‌تابد. نه اینکه کسانی نظم سابق را نگاه داشته باشند و به نظم جدید راه ندهند؛ شیخ قانون تکنیک نظم سابق را

نیز پریشان کرده است. به این جهت، جهان توسعه‌نیافته از جهت تاریخی و فرهنگی دچار گسیختگی است یا لاقط پیوندش با گذشته بسیار سست شده است... اما در بیرون از وجود مردم مناطق توسعه یافته، قدرت تکنیک دست‌نیافتنی شده است" (داوری، ۱۳۹۱: ۱۰۸-۱۰۹).

او معتقد است کسانی توسعه را امری انتخابی و اختیاری می‌پندارند باید یک لحظه بیندیشند، ببینند آیا می‌توانند عالمی جز عالم توسعه در نظر بیاورند. حرف داوری این است که انسان آن قدر هم که می‌پندار قدرت ندارد حتی در برخی موارد بسیار ضعیف است. مسئله اختیار بشر مسئله‌ای دیگر است و مسئله تغییر شرایط تاریخ بدون تمهید اسباب و مقدماتش امری دیگر. کسی که نمی‌تواند راهی جز توسعه تصور کند چگونه می‌تواند خود را در برابر آن مختار بداند؟ (داوری، ۱۳۹۱: پ: ۲۸۰). آیا اگر کسی بگوید اختیار بشر در حدود امکان‌هاست و او نمی‌تواند بدون فراهم کردن شرایط هر کاری که بخواهد انجام دهد، منکر اختیار شده است؟ این پندار که می‌توانیم هر چه را اراده کنیم به دست آوریم و هر چه را بخواهیم با هر چیز دیگر جمع کنیم تنها نشانی است از ناتوانی ما. طالب توسعه باید به شرایط و امکانات لازم برای آن بیندیشد و این مسئله را جدی بگیرد (داوری، ۱۳۸۷: ۷۵).

داوری همچون فردید، آینده تجددمآبی ما را گذشته تجدد می‌داند، یعنی ما خواهان چیزی هستیم که به آغاز تاریخ تجدد تعلق دارد و در بخشی از جهان محقق شده است. لذا تصور می‌شود تحقق مجدد آن در کشورهای توسعه‌نیافته نه تنها شدنی که امری سهل الوصول باشد. اما بسط و انتشار تجدد موقوف به فراهم آمدن شرایط خاص آن است. شرایطی که از آن غفلت بسیار شده و بخش عمده بی‌نظمی و ناکامی در مسیر تجدد مآبی نیز ریشه در این غفلت دارد. یعنی غفلت از شرایطی که بخش اعظم آن روحی، فکری و اخلاقی‌اند. طی کردن مسیر توسعه نیازمند فکر، نظر و آینده‌بینی است. اگر نگاهمان به آینده است، آینده‌ای که مرحله‌ای از تاریخ تکنولوژی به حساب می‌آید، باید به شرایط بسط تکنولوژی، دشواری‌ها و پیامدهای آن بیندیشیم (داوری، ۱۳۹۱: الف: ۳۵).

داوری در جایی که نمونه ترکیه، برزیل و کره را مطرح می‌کند سیر در مسیر توسعه را بی‌نیاز از مقولات فلسفی می‌داند و می‌گوید غرب بدون فلسفه نمی‌توانست راه تجدد را بییماید اما پس از تحقق نظام توسعه‌یافته غربی پیروان این راه دیگر نیازی به فلسفه ندارند و تنها نیازمند فهم و عقل برای تقلید خوب هستند. البته این رهروان اگر بخواهند با جهان غرب در نظم علمی-تکنیکی آن شریک شوند باید چون ژاپن به اخذ کل فرهنگ و فلسفه غربی اهتمام ورزند چرا که ریشه عقل

تکنیک در فلسفه است (داوری، ۱۳۹۰پ: ۹۴). اما در جایی دیگر از فلسفه و علوم انسانی به عنوان راهی ضروری برای ورود به توسعه یاد می‌کند (داوری، ۱۳۹۰پ: ۱۴۴) و می‌گوید بی‌مدد فلسفه و علوم انسانی توسعه صرفاً امری تقلیدی و ظاهرسازی است و راه‌به‌جایی نمی‌برد. در واقع وقتی می‌خواهند از روی مثال غربی به بنای تجدد بپردازند تنها به اخذ ظواهر و اجزای ظاهر اقدام می‌کنند و از چگونگی و چیرستی ترکیب و قوام امور غافل می‌شوند (داوری، ۱۳۹۰پ: ۳۶۴).

داوری اصرار دارد که باید دقت کنیم و در نظر داشته باشیم که اگر راه توسعه هموار بود جهان در طی بیست یا سی سال به سادگی به مقصد توسعه می‌رسید و همه می‌توانستند به تقلید از غرب بپردازند اما در طرح برنامه توسعه باید تعادل را لحاظ کرد و کسانی از عهده این کار برخواند آمد که هم عالم متجدد را بشناسند و هم از توانایی‌ها، امکانات و محدودیت‌های کشور خود مطلع باشند. لذا مسئله گرفتن همه یا هیچ نیست، مسئله این است که جامعه نیز چون کائنات بر عدل و تناسب استوار است، اگر این تناسب نباشد و هر چیز در جای خود قرار نگیرد جهان و جامعه فاقد قوام و نظام لازم خواهند بود (داوری، ۱۳۸۷: ۷۶ تا ۷۹).

داوری تاریخ تجدد را برای آنان که می‌خواستند تنها برخی از آثار و نتایج عالم جدید را به دست آورند تاریخی دیگر می‌داند، تاریخی بی‌ریشه و آن را به مجموعه گل و بوته‌هایی تعبیر می‌کند که برای زینت خانه از باغبان خریداری شده‌اند، گل و بوته‌هایی بی‌ربط با هم. اگر هم گل و بوته‌ای پژمرده شود، باز گلدانی دیگر جای آن را می‌گیرد. داوری عقیده دارد به همین دلیل است که در تاریخ تجددمآبی ما نسل‌های پی‌درپی همه چیز را از نو شروع می‌کنند و به آنچه در گذشته گفته یا نوشته شده توجه ندارند. به همین دلیل او فهم ما را از تجدد، ادراک حسی همراه با میل به برخورداری توصیف می‌کند (داوری، ۱۳۹۱پ: ۱۱۵).

۱-۱-۴ توسعه نیافتگی

داوری معتقد است توسعه نیافتگی نوعی آویزان بودن از توسعه و ناکامی در دستیابی به آن است. او خود را مروج توسعه نمی‌داند اما تأکید می‌کند در وضع توسعه نیافتگی نباید ماند چرا که مایه پریشانی و فساد است. حال اگر برای خروج از چنین وضعیتی راهی جز توسعه نداریم گریز از آن بی‌معناست (داوری، ۱۳۹۷الف: ۲۰۶-۲۰۷). او می‌گوید "توسعه نیافتگی در گفتار من معنی صرفاً اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ندارد بلکه یک حادثه مهم و عام تاریخی است. توسعه نیافتگی ناتوانی فکری و روحی و تشخیص ندادن لازم از غیر لازم... است" (داوری، ۱۳۹۷الف: ۱۳۹۷).

۲۴۰). بزرگ‌ترین مشکل دامن‌گیر جوامع توسعه نیافته از نگاه داری همانا بی‌مسئله‌گی است. چرا که آن‌جا که مسئله وجود دارد فضا برای ظهور داعیه مهیا نمی‌شود. در حالی که جهان توسعه نیافته نمی‌تواند بی‌دعوا و داعیه باشد. آن‌ها همه چیز را می‌دانند، برای همه مشکلات چاره دارند و هرگز فکر نمی‌کنند چرا با این وسعت علم و دانایی مورد ادعا نمی‌توانند مشکلاتشان را مرتفع نمایند (داوری، ۹۸ب). او معتقد است اتفاقاً جهان توسعه نیافته بسیاری از سازمان‌ها و ترتیبات جهان مدرن را دارد اما آن‌ها در جای درست و در ارتباط صحیح با هم قرار ندارند، دقیقاً به مانند اعضای جدا شده یک ارگانیسم در سالن تشریح. بزرگ‌ترین دشواره جهان توسعه نیافته برای رهایی از وضعیت فوق برقراری سازواری و هماهنگی است (داوری، ۱۳۹۷الف: ۳۵).

او تأکید دارد که "در وضع توسعه نیافتگی و تجدد مآبی، اختیار و انتخابی در کار نیست. مگر اینکه سرگرم بودن در میان کثرت‌ها و تنوع‌ها و مشغولیت‌ها را اختیار بدانیم. اگر انکار تجدد با نظر به چشم‌اندازی نباشد یا این چشم‌انداز تیره و ترسناک باشد راه به جایی نمی‌توان برد" (داوری، ۱۳۹۷ب). عدم پرداخت به غرب و مدرنیته و تمرکز بر مباحث توسعه و راه‌های برون رفت از توسعه نیافتگی این تصور را به وجود آورده که داوری به منتقد وضع مقابل توسعه تبدیل شده است، حال آن‌که در نظر وی توسعه نیافتگی خود نوعی از تجددمآبی است و آن را وابستگی به توسعه در عین واماندن از آن می‌داند، "توسعه نیافتگی، مدرنیته متوقف در حاشیه راه است" (داوری، ۱۳۹۷الف: ۲۲۳). وی همچنین توسعه نیافتگی را "عین ناتوانی و ندانم کاری و ناهماهنگی و فساد و آشوب در کارها" می‌داند (داوری، ۱۳۹۷الف: ۲۴۱) و در جایی دیگر آن را ناتوانی در درک توسعه و تجدد می‌خواند (داوری، ۱۳۹۷الف: ۲۴).

۴-۲ چالش سنت و دین

داوری مدعی است که در صد سال گذشته ما هم در پی مدرنیته بوده ایم و هم دل در گرو تعلقات دینی و سنتی خود داشتیم همچنین انتظار و امید به گشایش عهد دینی را همراه خود نگاه داشته‌ایم. وی می‌گوید "در اروپا هم این دو نگاه بود. با این تفاوت که ما مرزها را حفظ کردیم و دیالوگی میان دو وجهه نظر روی نداد اما در اروپا جدال فکری و تاریخی در ارواح و جان‌ها در گرفت و شاید حتی بتوان گفت که تاریخ غربی در این و با این جدال فکری و عملی قوام یافت" (داوری، ۹۸الف: ۷۱).

نکته‌ای که داوری بر آن انگشت می‌گذارد این است که نباید لوازم تجدد را با علت آن اشتباه

گرفت مثلاً پنداشت که چون در اروپا نهضت اصلاح دین وجود داشته، در این جا نیز گشوده شدن راه توسعه در گرو تغییر در اعتقادات دینی مردم است. او این تلقی را تلقی بدی می‌داند که به جامعه و تاریخ چون یک مکانیسم نظر می‌کند و تصور می‌کند با به هم چسباندن اجزا یا بازی با پیچ و مهره‌ها، می‌توان جامعه را تغییر داده و به صورت دلخواه خود درآورد (داوری، ۱۳۹۱: پ: ۳۱). او عقیده دارد برای دستیابی به توسعه باید به کار توسعه اهتمام ورزید، شرط این امر نیز دستکاری در عقاید و فرهنگ مردم نیست. قرار نیست آنچه در اروپا گذشته عیناً در جاهای دیگر هم تکرار شود، موانع توسعه را نه با در نظر گرفتن تجربه غرب، که تنها با قدم همت گذاردن در این مسیر می‌توان شناخت. آنچه ما بدان نیازمندیم درک موقع خود و زمان است و البته:

داوری این ایده را که می‌بایست سنت‌ها را از وجود مردم بیرون راند تا پذیرای وضع جدید باشند پنداری غلط و بد می‌خواند و عقیده دارد اگر سنت را از وجود مردم بیرون کنیم «مردمیشان» را از آنان گرفته‌ایم. باید دقت کنیم که مردم عادات و سنن خود را به قصد پذیرش عاداتی دیگر رها نمی‌کنند، بلکه وقتی عالیشان دستخوش تغییر شد و به عالمی جدید ورود پیدا کردند و جانیشان با هوای آن عالم سازگاری یافت، آداب و سنت‌هایشان نو می‌شود و اگر بر سنن سابق خود باقی بمانند یا این سنت‌ها کارکرد تازه می‌یابند یا دیگر هیچ کارکردی نخواهند داشت (داوری، ۱۳۹۱: پ: ۳۳۳-۳۳۴). به عقیده داوری "مردم اگر راه و جایگاه تازه پیدا نکنند، از جایی که در آن مقیمند بیرون نمی‌روند و به زور نمی‌توان آنها را بیرون راند. به عبارت دیگر برای اینکه عاداتی ترک شود، باید نگاه به عالم و آدم و راه و روش زندگی دگرگون شود" (داوری، ۱۳۸۷: ۸۴-۸۵). البته او این امر را می‌پذیرد که در جهان توسعه نیافته برخی چیزها مانع توسعه‌اند، اما می‌گوید این موانع را باید در تجربه یافت نه با وهم یا قیاس. او از نظام اداری کند، فشل، بخشنامه باز و مقررات پرست به عنوان نمونه‌ای از موانع توسعه یاد می‌کند ولی عقیده دارد تحقق شروط توسعه جدا از توسعه و سابق بر آن نیست (داوری، ۱۳۹۱: پ: ۲۸۳).

گفته می‌شود که جامعه دینی به آسانی در مسیر توسعه سیر نمی‌کند، بنابراین باید اعتقادات دینی مردم را تغییر داد اما توجه نمی‌شود که مگر به صرف اعراض مردم از دین، آنان به توسعه رو خواهند کرد یا مگر هر قومی که دین را کنار گذاشته یا به تفسیر آن مطابق با اصول تجدد پرداخته به سرعت مسیر توسعه را طی نموده است (داوری، ۱۳۹۱: پ: ۲۹۰). اردکانی می‌گوید:

او ضمن پذیرش این نکته که دین نسبت به پیش آمد تجدد و تجدد نسبت به اعتقادات و تعلقات

دینی بی طرف و بی موضع نیست (داوری، ۱۳۹۱: ۱۵۸)، اصرار دارد که توجه کنیم جامعه شیء مرده‌ای نیست که بتوان به آن به هر صورتی که می‌خواهیم شکل دهیم، هر چه را که می‌خواهیم از آن جدا کنیم و هر چه را می‌پسندیم بدان بیافزاییم. انسان عالم جدید عهده دار این امر شد که جهان را تغییر دهد اما این تغییر دادن مسبوق به شرایطی است و هر کس بی قید و شرط قادر به ایجاد تغییر و تحول در آن نیست (داوری، ۱۳۹۱: ۳۲۲). به نظر می‌رسد در این جا نیز سخن داوری گرفتار ناسازواری درونی شده و با مدعای او در باب ضرورت در انداختن طرح جهانی نو، در تعارض است.

۵- ایده‌آل سیاسی

واکاوی ایده‌آل و مطلوب سیاسی رضا داوری شاید بتواند تا حدی از چرایی تناقضات مستتر در آراء او رمزگشایی کند. او به عنوان منتقد مدرنیته به شکلی تمام‌قد از وقوع انقلاب اسلامی در ایران دفاع کرد و دور از ذهن نمی‌دانست که این انقلاب طلیعه آغاز تاریخی دیگر باشد، تاریخی غیر از تاریخ غرب. داوری برای مردم عالم دو راه بیشتر متصور نبود یا حرکت با احتیاط در مسیر تجددمآبی و یا گشودن راهی نو و انقلاب اسلامی برای او نوید این راه نو بود (داوری، ۱۳۹۰: ۸۹-۹۰). او انقلاب اسلامی را پایه‌گذار عالمی نو می‌دانست که در آن آدمی در عین آزاد بودن «دائر مدار وجود نیست» و از آن دفاع می‌کرد (داوری، ۱۳۹۰: ۱۴۱) البته داوری می‌گوید «من اکنون هم از انقلاب دفاع می‌کنم و همچنان به غرب و تجدد با نظری انتقادی می‌نگرم» (داوری، ۱۳۹۰: ۱۴۳) و امید نداشتن به آینده غرب را یکی از دلایل تعلق خاطرش به انقلاب می‌داند (داوری، ۱۳۸۷: ۶۹). او انقلاب را نشانه تحولی مهم در تاریخ بشر می‌دانست و از آن به عنوان «تجدید عهد دینی» تعبیر می‌کرد. داوری می‌گوید با وقوع انقلاب «منتظر تحولی در جان‌ها بودم. هنوز هم مأیوس نشده‌ام، چون برای آینده بشر باید منتظر یک جهان جدید و یک بشر جدید بود. هنوز هم در رویای خود منتظرم» (داوری، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

مرور مجموعه آراء داوری طرحی از ایده‌آل و مطلوب او را تصویر می‌کند که بیش از سی سال است داوری گاه‌به‌گاه از انتظار خود برای تحققش می‌گوید. او در مقام نقاد مدرنیته و به عنوان کسی که تجدد را مختوم به رویای قرن هجدهمی بهشت زمینی نمی‌داند، هم‌زمان معتقد است تا در انداخته شدن طرحی نو، انتشار تجدد تنها امکان ضروری در برابر ماست. اما به نظر می‌رسد کمال مطلوب خود را در جا و عالمی دیگر می‌جوید. عالمی که در ابتدا گمان می‌کرد انقلاب

اسلامی زمینه‌ساز بروز و ظهور آن است، عالمی که در آن انسان آزاد است اما دایر مدار وجود نیست بلکه آمال خود را در دوستی، مهر و معرفت می‌جوید و می‌یابد (داوری، ۱۳۹۰: پ: ۱۴۱-۱۴۲). داوری چشم به راه انقلابی بزرگ است که گشاینده عالم عدل باشد، او در این باره می‌گوید: "انقلاب بزرگ"، «گشایش عالم عدل» از اصطلاحات برساخته من نیست بلکه امید همه دردمندان و دینداران است" (کاجی، ۱۳۷۸: ۱۲۱) و می‌گوید "وعده عالم عدل را هم من نداده‌ام بلکه آن را به ما وعده داده‌اند. البته حرف زدن از انقلاب و عدل و امثال این معانی از همه کس بر می‌آید اما باور کردن این وعده و انتظار وقت وفای آن، در عالمی که افق تیره و گرفته به زمین سرد و افسرده چسبیده است و چشم‌ها جز پیش پا را نمی‌بیند، دشوار است" (داوری، ۱۳۹۷: ۱۳۶).

از آن چه داوری در مقاله‌ای تحت عنوان اسلام و سیاست بیان می‌کند می‌توان برداشت کرد که طرح مطلوب او برای آینده طرحی است با بن‌مایه دینی - اسلامی، طرحی که البته داوری هرگز بر پردازش جدی و تفصیلی آن همت نکرده است.

داوری در تلاش برای تبیین اندیشه خود در این باره یادآور می‌شود که برخلاف تصور برخی متفکران نمی‌توان اسلام را دینی غیرسیاسی دانست و البته نباید سیاست اسلام را معادل راه و روش به کار بسته شده از سوی حکام مسلمان در طول تاریخ اسلام به حساب آورد. او سیاست اسلام را در میان روش‌ها و رژیم‌های سیاسی کنونی نیز نمی‌جوید چرا که عقیده دارد در تقسیم‌بندی حوزه‌های سیاسی جدید اقدام به حذف سیاست دینی شده است، چرا که از اصول محوری سیاست جدید، استقلال از دیانت است. جدایی دین از سیاست یعنی محدود کردن دین به مجموعه‌ای از اعتقادات شخصی و آداب و مناسک، لذا اگر سیاست را در صورتی که نزد افلاطون، ارسطو و متفکران جدید آمده در نظر بگیریم به دشواری می‌توانیم از دین سیاسی و سیاست دینی صحبت کنیم. به باور داوری، انسان پرورش یافته با روح تجدد حتی اگر متادب به آداب دینی هم باشد از دین دریافتی بسیار محدود خواهد داشت و آن گاه که به دین می‌نگرد آن را فاقد سیاست می‌یابد زیرا درک او از سیاست همان سیاست معمول کنونی است که با دین در اصول و قواعد هیچ نسبتی ندارد.

۶- نقد و ارزیابی

به نظر می‌رسد پیرشانی و ناسازواری در نظریات و اندیشه‌ورزی‌های داوری آن جا به اوج می‌رسد که او در صدد ارائه راه‌کار به جامعه خودی بر می‌آید.

داوری می‌پذیرد که از او پرسیده شود چگونه به عنوان منتقد غرب و مدرنیته و کسی که از پایان آن سخن می‌رانده، اکنون از لزوم توسعه می‌گوید و چنین پاسخ می‌دهد که زمانی که تجدد را با نظر به امکان عبور از آن نقد می‌کرده لحن و زبانی متناسب با فضای انقلابی حاکم داشته است. به واقع انقلاب امید را در جان‌ها زنده کرده بود و او در چنین شرایطی به نقد غرب پرداخت چرا که گمان می‌کرد به پایان راه توسعه نیافتگی رسیده‌ایم. وی مدعی است که در آن شرایط نمی‌توانست چشم بر امید موجود بریندد. (داوری، ۱۳۹۷: ۲۲۴). البته او تأکید دارد که نقد غرب را از انقلاب شروع نکرده بلکه انقلاب را واکنشی به قدرت غرب می‌دیده است. چرا که بیست و هفت سال پیش از انقلاب در فضای دانشگاه زیسته و از ابتدای جوانی مفهوم غرب و قدرت آن بر زندگی او سایه افکنده است (داوری، ۱۳۹۷: ۲۵۸).

او می‌گوید اگر لحنش پیرامون تجدد و جلوه‌های آن تغییر کرده از آن روست که درست نمی‌داند که کسی تام و تمام تابع تجدد باشد و هم‌زمان آن را نکوهیده و خوار بشمارد (داوری، ۱۳۹۷: ۲۲۵). وی در جوانی عبور از تاریخ غربی و بنای نظمی جدید را بسیار نزدیک می‌دانسته و می‌گوید "من هم در فلسفه به سویی رفتم که نقادان مدرنیته آنجا بودند در ابتدا فریب لفظ پایان خوردم و توجه نکردم که پایان تاریخ مثل پایان زندگی یک شخص نیست و چه بسا که پایان یک دوره تاریخی یا دوران پایانی یک تاریخ قرن‌ها طول بکشد" (داوری، ۱۳۹: ۲۳۸-۲۳۹). البته او همچنان بر دیدگاه چهل، پنجاه سال پیش خود پیرامون غرب و مدرنیته استوار است و ضمناً تأکید دارد که آن حرف‌ها سیاسی نبوده‌اند (داوری، ۱۳۹۷: ۲۴۹).

۱,۶ توسعه

سوالی که در این قسمت به ذهن متبادر می‌شود این است که چرا داوری از کلمه «توسعه» استفاده می‌کند؟ کلمه توسعه در ترمینولوژی علوم اجتماعی کاربرد دارد نه در فلسفه. به نظر می‌رسد اردکانی به این دلیل نمی‌خواهد از کلمه مدرنیزاسیون استفاده کند که تعارض در ساختار اندیشگی وی را کاملاً نشان خواهد داد. داوری از یک سو معتقد است تنها امکانی که به صورت ضرورت پیش روی ما قرار گرفته توسعه است و راهی جز این نداریم، از سوی دیگر مدعی می‌شود که ما محکوم به توسعه نیستیم بلکه در حسرت آنیم. شگفت آن‌که هم‌زمان با نسخه پیچی توسعه به عنوان تنها راه ممکن و پیش رو، مدعی می‌شود "جهان توسعه یافته امروز به مرحله بحرانی رسیده و در بحران بی‌خردی به سر می‌برد. اتفاقی نیست که امروز می‌بینیم رئیس‌جمهور

آمریکا سخنان بی خردانه می گوید و سیاست آمریکا دچار حماقت می شود. این امری است که باید راجع به آن تامل کنیم چرا که تجدد و توسعه در دنیای امروز دچار بحران شده و خرد توسعه به آخر کار رسیده است" (داوری، ۱۳۹۶: الف) و همچنان ما را به دنباله روی از همین مسیر نیز تشویق کرده و در حسرت آن می بیند. او از یک سو مدعی می شود که پیروان راه توسعه غربی نیازی به فلسفه ندارند و فقط کافیت از فهم و عقل لازم برای تقلید خوب برخوردار باشند اما در جایی دیگر از فلسفه و علوم انسانی به عنوان راه ضروری ورود به توسعه یاد می کند.

چهل سال پیش داوری نگاهی متفاوت به مقوله توسعه داشته اما امروز با وجود این که توسعه را امری محتوم نمی داند، راهی جز آن را نیز پیش رویمان نمی یابد (داوری، ۱۳۹۷: ۷۹) و می گوید "من فعلا راهی جز راه برنامه ریزی توسعه سراغ ندارم و دیگر اینکه من وضع موجود عالم و کار و بار و رسم و راه آن را صرفا به عنوان یک امر ناگزیر در دوران فترت می پذیرم اما نمی خواهم به آن تعلق داشته باشم و آن را توجیه نمی کنم" (داوری، ۱۳۹۷: ۱۸۰).

وی می پذیرد وقتی از موضع نقد مدرنیته به لزوم نیل به توسعه رسیده، منتقدان نگاهش را در تضاد با آراء سابقش بدانند و در پاسخ می گوید که میان نقد تجدد و رها کردن آن تفاوت وجود دارد و تاکید می کند که او تنها منتقد مدرنیته بوده است (داوری، ۱۳۹۷: ۲۲۷). البته باید توجه داشت که در نظر وی مسیر عبور از عالم کنونی و دستیابی به جهانی که در آن ظلم غالب نباشد، از درون تجدد می گذرد، لذا روی آوردن به سمت توسعه خود نوعی قدم گذاشتن در راه است، "ساده بگویم من نه تجدد و گذشت از تجدد بلکه نظم اجتماعی فرهنگی بالنسبه مناسب را با وضع پریشان و آشفته و ندانم کار، برابر گذاشته و با هم سنجیده و اولی را ترجیح داده و با نظر به نظم مدرن درباره آنها حکم کرده ام" (داوری، ۱۳۹۷: ۲۲۸).

اردکانی مدعی است که دیگر منتقد و نافی توسعه نیست زیرا در گذشته گمان می کرده حال که قرار بر پایان تجدد است ضرورتی مبنی بر ورود به راه دشوار توسعه وجود ندارد اما پس از رسیدن به این نکته که این پایان می تواند طولانی باشد و از سوی دیگر پس از مواجهه با ذات توسعه نیافتگی که جایگزین مفهوم غرب زدگی در ذهن او شد، دریافت که توسعه و نیل به آن امری اجتناب ناپذیر است (داوری، ۱۳۹۷: ۲۳۹).

او می گوید اگر به مشکلاتی چون مسئله نفت و مدیریت در کشور توجه شود شاید دیگر او را ملامت نکنند که چگونه هم زمان منتقد مدرنیته و شاکی از توسعه نیافتگی است. داوری می -

گوید "من ماندن در وضع توسعه نیافتگی را عین وابستگی به قدرت های غالب جهانی می‌دانم. هیچ کشور توسعه نیافته‌ای نمی‌تواند مستقل باشد... آیا توقع اینست که بگویم مرگ بر توسعه و زنده باد توسعه نیافتگی و فقر و جهل و فساد من از رای و نظری که درباره «مدرنیته» و توسعه داشته‌ام عدول نکرده‌ام. زمان مدرنیته را همان زمان نیست انگاری کم و بیش صریح می‌دانم" (داوری ۱۳۹۷: ۲۴۱).

او همچنین از ضرورت جمع بین انقلاب و توسعه می‌گوید، اگرچه می‌پذیرد که نمی‌توان تمام همت حکومتی انقلابی را مصروف به امر توسعه نمود. در هر روی اعراض از توسعه منشاء فساد و گرفتاریست. داوری تاکید می‌کند که مبارزه با فساد در حوزه‌های مختلف نه تنها منافاتی با انقلاب ندارد بلکه از لوازم آن است "در مورد انقلاب و توسعه مشکل، مشکل اولویت است. باید این هر دو را در عرض هم قرار داد" (داوری، ۱۳۹۷: ۲۵۶).

۲,۶ تقلید و اجتهاد

مسئله تقلید و اجتهاد در مسیر توسعه نیز در کلام داوری با پیرشانی اندیشگی مواجه است. او از یک سو می‌گوید مسئله صرف تقلید تجدد به صورتی که در غرب محقق شده نیست بلکه سخن از گذار از مرحله تقلید و راه‌یابی به مرحله اجتهاد است. اما آن‌جا که از نمونه‌های موفق توسعه چون کره و چین یاد می‌کند مدعی می‌شود که هنر رهروان این راه در تقلید از جهان متجدد است و آنان که حقیقتاً تقلید را نمی‌پسندد باید طرحی نو در اندازند. البته داوری درجایی دیگر تلاش می‌کند از این بحث رفع ابهام کند و در این راستا می‌گوید "توجه باید کرد که تجدد تاریخی است که شاید بتوان آن را دوران بسط قدرت انسان تعبیر کرد. این قدرت با تقلید یا به بیان دقیق با صرف تقلید حاصل نمی‌شود. وجه احتیاط در حکم مربوط به تقلید این بود که چون نهال تجدد در اروپا روییده و ثمر داده است و همه کشورها آن را از اروپا فرا گرفته‌اند، تقلید را به کلی نمی‌توان بی‌وجه و متفی دانست... چیزی که در جایی پدید می‌آید و همه جهان به آن رو می‌کنند، لاجرم در این رویکرد صورتی از تقلید وجود دارد. تقلید شاگرد از استاد در هنگام فراگیری امر مذمومی نیست و آن را با تقلید جاهلانه یکی نباید دانست. آنچه مذموم است دانسته و ندانسته از همه چیز تجدد غربی تقلید کردن و این تقلید را ابتکار و اندیشه و جلوه خرد خود انگاشتن است" (داوری، ۱۳۹۶: ب).

داوری بر این باور است که تقلید در جهت نیل به تجدد را نمی‌توان به کل متفی و بی‌وجه خواند چرا که نهال آن در اروپا روییده و به ثمر نشسته و سایر کشورها آن را از آنان اخذ نموده‌اند.

اما باید دانست که به صرف کنار هم قرار دادن، تنها صورتی از تجدد حاصل می‌شود که می‌توان آن را تجدد مآبی پژمرده و بی‌روح خواند. تاریخ تجدد به واقع دوران بسط قدرت انسان بوده است، لذا این قدرت را نمی‌تواند صرفاً با تقلید به کف آورد، "چیزی که در جایی پدید می‌آید و همه جهان به آن رو می‌کنند، لاجرم در این رویکرد صورتی از تقلید وجود دارد. تقلید شاگرد از استاد در هنگام فراگیری امر مذمومی نیست و آن را با تقلید جاهلانه یکی نباید دانست. آنچه مذموم است دانسته و ندانسته از همه چیز تجدد غربی تقلید کردن و این تقلید را ابتکار و اندیشه و جلوه خرد خود انگاشتن است" (داوری، ۱۳۹۷: ۱۸).

۷. کلیت و تجزیه پذیری

اردکانی از یک سو مدعیست که در مواجهه با غرب امکان‌گزینش نداریم چرا که عالم مجموعه اشیاء پراکنده نیست که بتوانیم هر آنچه را از آن مطلوب می‌دانیم بخریم و به خانه بیاوریم و از دیگر سوی می‌گوید، سخنم بدان معنا نیست که یا باید کل تجدد را اخذ کرد یا از تمام آن چشم پوشید. وی هم چنان گله‌مند است که این سخن او با بدفهمی و سوءبرداشت‌ها همراه بوده و او متهم شده به این که غرب را یک کلیت دانسته است و تاکید می‌کند مراد او از طرح این بحث این است که غرب عالمیست پر از امکان اما امکانات و حدود هر عالمی متفاوت است.

۸. طرح مطلوب

رضا داوری تاکید دارد که از پایان جوانی به دیدگاهی کلی پیرامون انسان، جهان، تاریخ، فرهنگ و مبداء موجودات دست‌یافته و هم‌چنان بر آن نظر باقیست لذا "اینکه امید به تفکر و ظهور خرد داشته باشی و امیدت برآورده نشود تغییر رای و نظر نیست بلکه نرسیدن به مراد است" (داوری، ۱۳۹۷: ۲۲۳).

علی‌رغم تمام مشکلات موجود داوری نسبت به آینده بدبین نیست و باور دارد کار بشر اگر به موهم برسد پاره نخواهد شد چرا که به مدد لطف الهی و دستگیری حق ایمان دارد. او می‌گوید "به طور کلی من به تجدید عهد، و به آمدن تاریخ دیگر... معتقدم. حتی اگر بخواهیم با موازین علمی حرف بزنیم، نمی‌توان امکان این تحول را نادیده گرفت" (داوری، ۱۳۹۷: ۱۳۵). البته وی تاکید دارد که باید بین دو موضوع امید به رحمت پروردگار، امکان هدایت و گشوده شدن راهی جدید با طرح

ادعاهای بی‌مبنا و خیالی، پناه بردن به غفلت و به تکرار اکنون پرداختن، تفاوت قائل شد (داوری، ۱۳۹۷: ۱۹۷). داوری بر این باور است که راه‌گذار از تجدد و مدرنیته از درون همین عالم می‌گذرد (داوری، ۱۳۹۷: ۵۳)، چرا که "تجدد همه جا را گرفته است و آن را نمی‌توان دور زد و از کنارش گذشت بلکه اگر راهی گشوده شود آن راه را در درون باید جست" (داوری، ۱۳۹۷: ۷۹).

سوالی که به ذهن می‌رسد این است که چرا داوری به روشن‌سازی و بسط طرح مطلوب خود نپرداخته است؟ چرا در میان آراء و نظراتش در چهل سال گذشته بحث چندانی پیرامون تبیین این عالم صورت نگرفته است؟ آیا داوری پردازش تفصیلی این طرح را مسئولیت خود نمی‌دانسته است یا این که برخلاف ادعایش این عالم و تحقق آن چنان از نظر و دسترس دور بوده که پرداختن به مسئله توسعه و چگونگی ورود به آن به عنوان امر ممکن، به پردازش ایده عالم نو به عنوان امر مطلوب ارجحیت پیدا کرده است؟ اگر این طرح ممکن است چرا مجاهدت علمی او یکسره وقف تبیین ماهیت غرب و در دوره نزدیک تر مصروف تبیین شیوه تعامل با آن شده و چرا داوری خود درگیر تشریح نحوه تحقق توسعه و بیان ملزومات آن گشته است؟ به نظر می‌رسد مسئله آن جاست که داوری بر خلاف مدعای ظاهری، مطلوب خود را دور از دسترس می‌بیند لذا در مواجهه با غرب و خاصه توسعه به عنوان امر ممکن، هم آن را پس می‌زند و هم چاره‌ای جز رفتن در مسیر آنان نمی‌بیند (ضمن این که او نمی‌تواند چشم بر مواهب توسعه ببرند)، به واقع او از سر اجبار و بااکراه نسخه توسعه می‌پیچد و در این جاست که گفتار و آراء وی گرفتار تناقض می‌شوند، چرا که آن چه داوری مطلوب می‌داشت در انداختن طرح عالم و آدمی نو بود. چالش میان مطلوب و ممکن باعث شده در تبیین مطلوب کوتاهی کند و در تشریح ممکن به دام تناقضات عدیده گرفتار آید. دور دیدن امکان تحقق مطلوبش او را مجبور به پذیرش ممکن کرده اما داوری در تبیین این ممکن گرفتار تناقض شده، چنان‌که گویی مسئله برای داوری حل نشده باقی مانده است. ایشان از آن‌جا که به خوبی نتوانسته مدلی را طراحی کند که بتواند آن را جایگزین «تجدد و توسعه» به شیوه‌ی غربی نماید لاجرم به همان مسیری پا می‌نهد که توسعه‌ی غربی آن را پیموده است.

برخی انتظار داوری را برای در انداخته شدن طرح عالمی نو و وقوع یک انقلاب مهم نشانی می‌گیرند بر تلاش برای پاک کردن صورت مسئله. یعنی قلم و بیان ناتوان از ارائه راهکار برای برون رفت از مشکلات، به ناچار به طرح یک اتوپی متوسل می‌شود (کاجی، ۱۳۷۸: ۱۲۳). طرح این آرمان باب تفکر را باز نگه می‌دارد و گریز از جزم‌اندیشی را ممکن می‌سازد اما شاید امید بستن به

انحطاط یک تمدن بیش از آن که نشان بحران در عالم جدید باشد، حکایت از وضع بحرانی و رو به انحطاط تاریخ ما دارد. نقد غرب و پرسش از مدرنیته امری است پذیرفته اما "چشم انتظار زوال بودن، شیوه متفکر نیست. به نظر می‌رسد همین چشم اسفندیار اندیشه‌های داوری است. اندیشه‌هایی که... بالقوه می‌توانسته است بیش از آنکه پشتوانه ستیز با غرب باشد، مبنای شناخت آن قرار گیرد" (هاشمی، ۱۳۸۴: ۲۶۳).

نتیجه‌گیری

نظرات داوری در مورد توسعه و مدرنیته را می‌توان گرفتار تناقض خواند. او در گام نخست، مدرنیته را الحادی می‌داند و از نارساییها و فساد ذاتی آن سخن می‌گوید و اعتقاد دارد ما در ایران درگیر مدرنیته ناقصی شده‌ایم که نوع کاملش هم پر از آفات است. او خوبی‌های مدرنیته را نفی نمی‌کند، اما آن‌ها را از معایش جدایی ناپذیر می‌داند. به نظر او، مزایای مدرنیته عارضه‌هایی هستند بر آن ذاتی که از بنیان بد است. در گام بعد مدعی می‌شود که برای رها شدن از این وضعیت باید جهانی به کل متفاوت را ایجاد کرد (فلک را سقف بگشاییم و طرحی نو دراندازیم). و در گام سوم از دشواری تحقق عالمی می‌گوید که به آن چشم امید بسته بود، تا جایی که گویی راهی برای تحقق عملی آن دیده نمی‌شود، در نتیجه تمام تلاش و اندیشه‌ورزی‌های این فیلسوف موقوف می‌شود در راه‌های گذار از توسعه نیافتگی و رهایی از آن. نهایتاً نیز داوری ضمن هشدار و انذار نسبت به بحران بی‌خردی در جهان توسعه یافته و به آخر کار رسیدن خرد آن، تبدیل به تئورسین تمام قد توسعه می‌شود.

داوری در این دوگانگی نه می‌تواند دست از نقد مدرنیته غربی بشوید و نه از این توانایی برخوردار است که یوتوپای منحصر به فردی را به منصفه ظهور برساند و آن را به عنوان بدیل مدرنیته‌ی غربی معرفی نماید. در پرتو این امر، داوری عمارت‌های نظری و معرفتی که در گذر زمان در نقد مغرب زمین تبیین نموده بود، را با پیمودن همان راه ویران می‌کند. او در تسخیر و تکفیر و تحدید و تهدید دگر معرفتی (غرب) سخت کوشید اما در فرجام با نزول گزاره‌های خویش بر مبنای اندیشگی مدرنیته، سنت مدرنیزاسیون را به عنوان تنها راه ممکن ترویج می‌کند.

منابع

- داوری، رضا (۱۳۷۹). اوتویی و عصر تجدد. تهران: نشر ساقی.
- داوری، رضا (۱۳۹۱ ب). فرهنگ، خرد و آزادی، تهران: سخن.
- داوری، رضا (۱۳۹۱ پ). ما و راه دشوار تجدد، تهران: نشر رستا.
- داوری، رضا (۱۳۹۶ الف). سخنرانی در نشست خرد و توسعه عصر.
- داوری، رضا (۱۳۹۶ ب). خردپشرفت و توسعه. فرهنگستان علوم، شماره ۶۴، بهمن، سرمقاله.
- داوری، رضا (۱۳۸۷). عقل و زمانه / گفتگوها رضا داوری اردکانی، تهران: سخن.
- داوری، رضا (۱۳۹۰ الف). درباره غرب، تهران: هرمس.
- داوری، رضا (۱۳۹۰ ب). همواره به انقلاب فکر می‌کنم. ماهنامه سوره، شماره ۵۲-۵۳.
- داوری، رضا (۱۳۹۰ پ). نگاهی نو به سیاست و فرهنگ. تهران: سخن.
- داوری، رضا (۱۳۹۱ الف). اندیشه پست مدرن. تهران: سخن.
- داوری، رضا (۱۳۹۷ ب). بی نام. آدرس این مطلب در لینک زیر قابل دسترسی است:
<https://www.instagram.com/p/BrvTT1uncdo/?igshid=1uych1r90wjc5>
- داوری، رضا (۱۳۹۹). بی نام. آدرس این مطلب در لینک زیر قابل دسترسی است:
<https://www.instagram.com/p/CECyWo1Jrai/?igshid=knolrwu1bsgb>
- داوری، رضا (۱۳۹۷ الف). خرد و توسعه، تهران: انتشارات سخن.
- داوری، رضا (۱۳۹۸ الف). ایران و مسائل و مشکلاتش، خبرنامه فرهنگستان شماره ۶۸.
- داوری، رضا (۱۳۹۸ ب). بی نام. آدرس این مطلب در لینک زیر قابل دسترسی است:
<https://www.instagram.com/p/B9PdPV0pybP/?igshid=1uafv6dohapwk>
- قنبری، امید (۱۳۸۳). زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی رضا داوری اردکانی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور.
- کاجی، حسین (۱۳۷۸). کیستی ما؛ بررسی آراء و افکار علی شریعتی، داریوش شایگان، رضا داوری...، تهران: انتشارات روزنه.
- هاشمی، منصور (۱۳۸۴). هویت‌اندیشان و میراث فکری احمد فردید، تهران: انتشارات سخن.
- هاشمی، منصور (۱۳۸۴). هویت‌اندیشان و میراث فکری احمد فردید، تهران: انتشارات کویر.